

روابط عاشقانه، ازدواج و ساختارهای اجتماعی در ایران

احمد صادقی^۱

چکیده:

وجود حداقلی از احساس تمایل و علاقه برای اقدام به پیوند زناشویی و ازدواج ضروری است. اکنون بر کسی پوشیده نیست که ازدواج‌های اجباری و مصلحتی که در آن این عنصر اساسی (عشق) نباشد، محکوم به شکست است. داشتن جامعه‌ای که در آن عشق به هم‌نوع یک اصل اساسی محسوب می‌شود، در گرو وجود خانواده‌هایی است که در آن عشق جاری است. این مقاله در پی تحلیل و آسیب‌شناسی تأثیر ساختارهای اجتماعی بر پدیداری یا عدم پدیداری روابط مبتنی بر احساسات زیبا و پایداری آن، خصوصاً در حوزه‌ی شکل‌گیری خانواده است. بوجد آمدن چنین روابطی از دم موضع قابل بررسی است: اول، در سطح کنشگران فردی، یعنی ویژگی‌های فردی و روانشناختی آنان و چگونگی تعامل آنان با یکدیگر است؛ این بررسی در سطح خرد قرار می‌گیرد. دوم، چگونگی ساختارهای اجتماعی و تأثیر آن در بوجد آمدن و پایداری این نوع روابط در دوران پس از ازدواج است. در این مقاله شکل دوم تحلیل مد نظر بوده، و تحلیل خرد از این نوع روابط در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «نظریه گافمن و تحلیل روابط عاشقانه» مورد بررسی قرار گرفته است. نظر بر این است که در حال حاضر در ایران، به دلیل تغییرات ساختاری در شرایط مادی زندگی افراد- نظیر غلبه شکل زندگی شهرنشینی و تبعات آن مانند آپارتمان‌نشینی و نظام آموزشی مدرن و ورود زنان به عرصه‌های اجتماعی- نوعی تعارض با ارزش‌ها و هنجارهای نهادینه شده در جامعه‌ی سنتی پیشین پدید آمده است که، عمل براساس هنجارها و ارزش‌های سنتی را دشوار ساخته است. در حوزه‌ی روابط جنس‌های مخالف که تشکیل خانواده از آن آغاز می‌شود، تأثیر این تعارضات، چشمگیر است. در این مقاله سعی بر این است تا رابطه‌ی بین تغییرات شرایط مادی و تأثیر آن را بر این روابط مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه: ساختار، ساختاراجتماعی، رابطه‌ی رمانتیک، رابطه‌ی عاطفی، نظام‌های تشدید کننده‌ی انحراف.

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قوچان

asadeghi1528@yahoo.com

مقدمه:

بی‌تردید خانواده یکی از ارکان مهم، بلکه حیاتی در هر جامعه بوده و همچنان که در نگاه کنت، خانواده واحد اساسی یک جامعه محسوب می‌شود، بنیان جامعه نیز مبتنی بر خانواده است؛ اگر جامعه‌ای بتواند نظام خانواده‌ای را بنیان نهد که قادر باشد در آن افرادی را پرورش دهد که خلاق، پویا و به لحاظ روحی و روانی و جسمی سالم باشند، جامعه‌ای خواهد بود متعادل، پویا و توسعه یافته که در جهت توسعه حرکت خواهد نمود.

اساس تشکیل خانواده- با تعریفی که در آن خانواده همجنس بازان نمی‌گنجد- با ایجاد رابطه و پیوند دو جنس مخالف آغاز شده و عمدتاً منتهی به فرزندزایی و تولید نسل می‌انجامد. با در نظر گرفتن این مقدمه، سلامت خانواده و کمال آن در انجام کارکردهایی که از آن در یک جامعه انتظار می‌رود، بستگی مستقیم به چگونگی روابط بین دو جنس مخالف - مرد و زن- و همچنین چگونگی ایجاد پیوند در میان آنان خواهد داشت.

در واقع، بنیاد یک خانواده، حداقل در شکل جدید و شروع یک زندگی، با شروع یک رابطه و آغاز یک آشنایی میان دو فرد که تفاهم نسبی درباره اساسی‌ترین دیدگاه‌ها راجع به معنای هستی، هدف از زندگی و به‌طور کلی جهان‌بینی دارند، بنا می‌شود. اگر از نظریات افراطی درباره میزان دخالت میل جنسی در گرایش مرد و زن به یکدیگر پرهیز کنیم، از تأثیر غیرقابل انکار این غریزه در روابط دو جنس مخالف نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. اما نکته مهم در یک تحلیل جامعه‌شناختی، آشکال و شیوه‌ها و قالب‌هایی است که افراد انسانی خصوصاً در جوامع متمدن کنونی، بنا به هنجارهای هر جامعه، برای ارضای نیازهای خود برمی‌گزینند.

بنا به گفته برخی از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان نظیر لوی اشتراوس، نقطه آغاز شکل-گیری تمدن انسانی، منع زنا با محارم، ازدواج با افرادی بیرون از کلان، قبیله و سپس خانواده بوده است. به تعبیر وی «ازدواج برخورد دراماتیک انسان با طبیعت است».

در این مقاله سعی بر آن است تا چگونگی روابط بین زن و مرد در ایران، آشنایی آنان با یکدیگر، چگونگی ایجاد روابط عاشقانه بین آنان و همچنین، پیوند آنان جهت آغاز یک زندگی مشترک زناشویی مورد تحلیل قرار گیرد.

اهمیت موضوع:

با توجه به شواهد موجود، بروز رفتارهای کجروانه و گاه بیمارگونه که تبلورات آن در حوزه‌هایی همچون هنر- مانند موسیقی، شعر، سینما و تلویزیون و سایر قالب‌های هنری- متجلی می‌شود، تغییر در نحوه تعامل افراد در جامعه ایران آشکار است. رواج نوع خاصی از موسیقی «رپ» که عمدتاً معطوف به ابراز نفرت و انزجار از جنس مخالف، همچنین از عشق بوده، جانشینی هدف آمیزش جنسی به جای عشق‌ورزی در روابط دختران و پسران، ظهور اندیشه‌های دیگرآزاری معطوف به جنس مخالف در میان جوانان و نوجوانان، افزایش شدید آمار طلاق در دهه‌های اخیر، همگی حاکی از آن است که روابط رومانیتیک و عشق‌ورزی به- عنوان یک سرمایه اجتماعی بسیار پراهمیت و حیاتی، در جامعه ایران رو به افول گذاشته و پیامدهای چنین آسیب اجتماعی در دراز مدت، برای نسل جوان کنونی، نسل‌های آینده خطرات جدی به‌همراه خواهد داشت. روابط رومانیتیک مطلوب، مانند هر یک از سرمایه‌های اجتماعی دیگر و صورت‌های دیگر اعتماد(که اعتماد در روابط عاشقانه نوعی از آن است)، حاصل فرآیندها و آموزش‌هایی است که در درون ساختارهای فرهنگی- اجتماعی شکل خواهد گرفت. در اینجا ضرورت بررسی ساختارهای کنونی جامعه ایران در ارتباط با روابط رومانیتیک آشکار است.

از آنجا که ارزش‌ها و هنجارها و باورها در هر جامعه تعیین‌کننده اصلی نوع و چگونگی کنش‌ها و تعاملات افراد انسانی است، روابط اجتماعی و از جمله روابط عاشقانه و رمانیتیک نیز مشمول محدودیت‌ها و آزادی‌هایی است که بنا به فرهنگ هر جامعه حدود آن تعیین می‌شود.

سطح تحلیل:

در تحلیل چگونگی و نوع روابط عاشقانه^۱ به عنوان پاره‌ای از روابط عام اجتماعی، توجه بر سطوح متعدد این قسم از روابط اجتماعی حایز اهمیت فراوان است. تحلیل و تبیین این روابط در سطح خرد در مقاله‌ی دیگری تحت عنوان «نظریه گافمن و تحلیل روابط عاشقانه» آمده است. در این نوشتار سعی در بررسی چگونگی شکل‌گیری این نوع رابطه در فضای

ساختار فرهنگی - اجتماعی ایران شده است. به عبارت دیگر، چگونه ساختارهای اجتماعی موجب شکل‌گیری نوع خاصی از روابط عاشقانه میان افراد جامعه می‌گردد. در واقع این مقاله تکمله ایست بر مقاله پیشین، به طوری که بتواند بعد کلان تحلیل روابط عاشقانه را در جامعه ایران پوشش دهد.

کشمکش میان طرفداران نظریه‌های خرد و کلان، و حتی قبل از آن، طرح نظریه‌هایی در سطح خرد و سطح کلان، از آن جهت پیوسته تداوم یافته است که طرفداران هریک از این دو موضع، ادعا داشته‌اند که در تحلیل پدیده‌های اجتماعی یکی بر دیگری ارجحیت داشته است. علت اصلی بر حق دانستن مدعای خود در هر یک از این دو گروه آن بوده است که طرفداران هر یک از این دو دیدگاه توجه خود را بر بخش خاصی از واقعیت اجتماعی معطوف داشته‌اند. مطلب مهم آن که، تعریف واقعیت اجتماعی و دامنه شمول آن پس از مباحثات و مجادلات فراوان مبنی بر محق دانستن منظر هر یک از این دو دیدگاه مورد سؤال و سپس تصریح قرار گرفته است. چنین به نظر می‌رسد که در ابتدا هریک از این دو، از واقعیت‌های متفاوتی سخن می‌گفته‌اند. به عنوان مثال آنچه را که پارسنز سعی در تحلیل آن داشت، کلیت جامعه‌ای از پویایی و جریان روابط اجتماعی و چگونگی سازوکار (مکانیسم)، گردش و حیات زندگی اجتماعی بود. بحث از نظام اجتماعی کل و خرده نظام‌های آن و مکانیسم جریان یافتن روابط اجتماعی در درون این ساختارها به عنوان یک تحلیل کلان مطرح است. زمانی پارسنز متوجه وحدت سطوح خرد و کلان شد که به علت نادیده گرفتن، یا دست کم گرفتن واحد کنش (که مستلزم وجود فرد انسانی است) آماج انتقادات متعدد از سوی کسانی همچون سی‌رایت میلز و گلدنر قرار گرفت؛ در حالی که خود در نادیده گرفتن سطوح کلان واقعیت اجتماعی مورد انتقاد بودند. لذا پارسنز بناچار و برای ترمیم این‌رخنه ایجاد شده در نظریه عظیم خود بحث‌کنش ارادی را مطرح ساخت. از آن طرف، اندیشمندانی که توجه خود را بر منظر خرد، به منزله واقعیت تام اجتماعی معطوف ساخته بودند، در جریان کار خود به تدریج شبهاتی در مورد این‌که آیا توجه صرف بر وجه خرد پدیده‌های اجتماعی به تنهایی به معنای تحلیلی جامع تلقی می‌شود، تردید نموده، به زودی دریافتند که آنچه را که گورویچ پدیده تام اجتماعی می‌نامد منحصر در سطح خرد پدیده‌ها نیست. به عبارت بهتر تحلیل پدیده‌ها از این منظر جامع نبوده و نیاز به چشم‌انداز

وسیع تر و جامع‌تری است. نمونه بارز این تجربه در کارهای هومنز قابل پیگیری است. اگر هومنز با عطف توجه بر مبادله در کنش تصور کرده بود که بر تمام واقعیت اجتماعی که همانا تبیین علل و عوامل تعاملات انسانی و کنش‌های آدمی است دست یافته است، پیتربلاو به وی نشان داد که از ابعاد مهمی از واقعیت اجتماعی غافل مانده است.

طرح مسأله:

در تحلیل این نوع روابط میان افراد انسانی در سطح خرد، همچنان که ذکر شد، افراد به عنوان کنشگران (بازیگران) اجتماعی، تحت تأثیر متغیرهایی در سطح خرد نظیر واکنش بازیگر متقابل، جلوی صحنه و پشت صحنه، طرز اجرای نقش، منش و قیافه بازیگر و نظایر آن بر روابط خود هستند. تأثیر برخی از این متغیرها را می‌توان در سطح گسترده و برای افراد جوامع متعدد در روابط عاشقانه تعمیم داد. اما شکل ایجاد این نوع روابط، شکل خود این روابط و تداوم و امکان انتقال آن به درون خانواده و زندگی زناشویی، از اهم مباحث در این خصوص است که نیاز به تحلیل دیگری دارد که فراتر از سطح خرد بوده، و عمدتاً مربوط به ساختارهای متعدد اجتماعی بوده و متأثر از آن است؛ این سطح تحلیل، موسوم به سطح تحلیل کلان است که این گفتار در بررسی روابط عاشقانه برگرفته شده است.

ساختارها در بسیاری از مباحث جامعه‌شناسی مفهومی محوری است، که مدافع عمده آن و انتقال دهنده آن به حوزه جامعه‌شناسی، به زعم بسیاری (باتومور، ۱۳۷۰) لوی اشتراوس بوده است. از دیگر ساختارگرایان می‌توان از لویی آلتوسر و رابرت بلو نام برد. بلو تلاش کرد تا فرآیندهای اجتماعی را که حاکم بر ساختارهای پیچیده اجتماعات و جوامع هستند از فرآیندهای ساده‌تری که در روابط روزمره میان افراد رایج‌اند و روابط شخصی آنان را سامان می‌دهند استنتاج کند:

« تأکید ما بر ساختارهای جایگاه‌های متمایز و تأثیرشان بر روابط انسان‌هاست، و با تحلیل عمیق فراگردهای روانشناختی - اجتماعی دخیل در این روابط کاری نداریم. » (بلو، نقل از ثلاثی، ۱۳۷۴، ۵۶۹)

تأثیر تردیدناپذیر ارزش‌ها، و هنجارهای برآمده از آن بر روابط اجتماعی افراد در زمینه‌های

متعدد قابل مشاهده است. اصولاً مطابق آنچه بورديو تحت عنوان «شکل دهی گفتمان» بر اساس ساختار میدان بیان، ذکر می‌کند، اشاره بر اشکال خاص کنش‌های اجتماعی دارد، که مبتنی بر هنجارهای رایج در هر فرهنگ و یا خرده‌فرهنگ خاص است. گرچه بورديو خود را ساختارگرا نمی‌نامد، ساختارگرایی در بسیاری از تحلیل‌های وی، از جمله در همین تحلیل گفتمان مشهود است. در این گفتار بورديو نکته‌ای نهفته است و آن این که در هر حوزه‌ای از جامعه، شکل و نوع تعامل - خصوصاً در قالب زبانی - تحت تأثیر فضایی مقوله‌بندی شده است که می‌توان آن را «ساختار» نامید.

در مورد جامعه ایران و ساختارهای فرهنگی - اجتماعی آن ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد، ضمن آن‌که مقصود مؤلف جستجوی راهکارهای معارض با دین نبوده، بلکه می‌توان با توسل به آیات و روایاتی که جهت رفع این مسایل راه‌حل ارائه داده‌اند، خصوصاً از طریق اجتهاد نسبت به حل مسأله اقدام نمود:

۱- نظام اجتماعی جامعه ایران نظامی مبتنی بر دین است.

۲- ساختارسیاسی این نظام نیز، ساختاری مبتنی بر دین است. ۳- چون ساختارسیاسی این جامعه مبتنی بر دین است، از طرفی تک حزبی است ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن نیز مبتنی بر اصول دینی است.

۴- لذا افراد این جامعه در تعاملات اجتماعی خود، جهت دستیابی به اهداف خود، باید کنش‌های خود را براساس ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مبتنی بر دین تنظیم کنند.

۵- در پاره‌ای از موارد وجود محدودیت‌های ناشی از هنجارهای دینی حاکم بر حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این نظام (یا تفسیر رایج از دین)، مانع از دسترسی افراد به اهداف-شان بوده و یا در تناقض با نیازهای اساسی آنان است.

۶- از آنجایی که ارضای نیازهای اساسی انسان گریزناپذیر است، در مقابله با ارزش‌ها و هنجارهایی که مانع از ارضای این نیازها قرار می‌گیرند، افراد مکانیزم‌های متعددی برای ارضای نیازهای خود بر می‌گزینند.

۷- هرگاه یک آگاهی عمومی و یک حمایت همگانی راجع به چنین قضیه‌ای شکل گیرد که: انسان دارای نیازهایی ضروری است که ارضای آن نیز حیاتی و ناگزیر است، و ارزش‌ها و هنجارهایی که مانع از رفع این نیازها باشد مطلوب نیست، اولاً، افراد علی‌رغم وجود نظارت‌ها و کنترل‌های اجتماعی بدنبال راه‌هایی برای ارضای این نیازها خواهند بود که حتی‌الامکان در معرض برخورد با نظارت‌ها نباشد؛ ثانیاً، این هنجارها و ارزش‌ها بتدریج خاصیت ارزشی و هنجاری بودن خود را ازدست‌داده، عدم‌پیروی از آنها به شکل هنجار و ارزش تلقی خواهد شد.

۸- در این وضعیت که ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی - در معنای عام - عمدتاً به‌طور نمایشی در درون مکتوبات و در محافل رسمی مطرح شده، و عینیت نمی‌یابد، منزوی شده و به یک «فرهنگ مرده» مبدل می‌شود.

۹- تحت چنین شرایطی درحوزه عمومی و خصوصی دوگانگی - و یا چندگانگی - رفتار ایجاد شده، تظاهر و دورویی رواج یافته و افراد دارای شخصیت‌های چندگانه خواهند بود. قابل ذکر است که در چنین مواردی ملامت افراد و گناهکار دانستن آنان داورى ناسنجیده‌ای است.

۱۰- پیدایش چنین مکانیزم‌هایی برای ارضای نیازها که فاقد سازمان دهی رسمی و قانونی است، پیامدهای ناخواسته فراوانی بدنبال دارد. محصول چنین نظامی، افرادی است با ویژگی‌های مزورانه، که صداقت برای آنان واژه بی‌معنایی خواهد بود.

۱۱- در میان پنج نیاز غریزی و اساسی انسان، که مازلو آنها را ذکر نموده، نیاز به عشق و تعلق از اولویت سوم، پس از نیازهای جسمانی و نیاز به ایمنی ذکر شده‌است. این امر بدان معنی است که، چنانچه هر یک از نیازهای اساسی انسانی راه مجاز برای تأمین نداشته باشد، باید منتظر ارضای این نیازها از طرق و روش‌هایی بود که غیرمشروع قلمداد می‌شود. روش‌های غیرمشروع، خود علاوه‌بر ایجاد اختلال در روابط اجتماعی، دارای عواقب و پیامدهایی است که در اغلب اوقات بسیار خطرناک و غیرقابل جبران است. باتوجه به این که بدون داشتن تعریف روشنی از ساختار نمی‌توان به بحث تأثیر آن در روابط پرداخت، لذا ابتدا به تعریف ساختار - با توجه به بحث مربوط - و فراز و نشیب آن نزد صاحب نظران مختلف پرداخته می‌شود.

الف) ساختار:

در تعریف ساختار و ساختار اجتماعی در فرهنگ لغت جامعه‌شناسی آکسفورد آمده است:

«ساختار» واژه‌ای محوری برای تئوری‌های کارکردگرایی ساختاری ساختارگرایی و مابعد ساختارگرایی است. در هر سه مورد، این اصطلاح هم در یک حالت فاعلی و هم به‌عنوان [ابزار] تبیینی بکار گرفته شده است. بنابراین هر جنبه از زندگی اجتماعی که به عنوان ساختار مشخص شده از توانایی برای ساختاری کردن دیگر جنبه‌های اجتماع نیز بهره‌مند است؛ این است که جامعه‌شناسان معتقدند ساختارهای جنسیتی فرصت‌های متعددی را [برای جنسیت‌های] مختلف فراهم می‌سازد؛ دین، زندگی خانوادگی را ساختار می‌دهد. شیوه‌های تولید، اشکال زندگی را ساختار می‌بخشد.

بی‌سبب نیست که سوئل، متذکر شد زمانی که کارکردهای «ساختار» بیش از یک استعاره برای مباحث علمی جامعه‌شناسی بوده، و فراتر از کاربرد آن در مباحث جامعه‌شناسی است، لذا یک مفهوم نیست و بنابراین نمی‌تواند به‌دقت تعریف شود. (Marshall: 1994: 699)

از دیگر ویژگی‌های ساختارها خاصیت الزام‌آور بودن آن است، به‌طوری که در اندیشه ساختارگرایان کلاسیک نظیر دورکیم و مارکس، همچنین ساختارگرایان بعدی نظیر نومارکسیست‌های ساختارگرا، کنشگر انسانی تحت الزام ساختارها، موجودی منفعل محسوب می‌شود. معتدل‌ترین تحلیل از ساختارها و کنشگران اجتماعی از آن آنتونی گیدنز است که در سطور بعد بدان اشاره می‌شود.

ب) ساختارهای اجتماعی و غرایز انسانی:

آنچه را سوزان شوت در مورد رابطه انگیزه‌های جسمانی و عمل اجتماعی ذکر می‌کند، خلأ بنیادی بحث گافمن را در مورد علل و انگیزه‌های بنیادی کنش اجتماعی تکمیل می‌نماید. شوت خاطر نشان می‌کند احساسات و رفتار ناشی از آن، که از انگیزه‌های جسمانی سرچشمه می‌گیرد به‌وسیله فشارهای فرهنگی محدود می‌شود. (Turner: 2000)

نکته مهم در نظریات شوت در این مبحث، آن است که کنش‌های احساسی و عاطفی و رماتیک ریشه در غرایز جنسی دارد و شیوه ارضای این نیاز تحت الزام هنجارهای فرهنگی هر جامعه است. این الزام‌های فرهنگی همان ساختارهای اجتماعی - فرهنگی است.

ج) ساختارهای اجتماعی - فرهنگی (دین و نظام اجتماعی):

باتوجه به مباحثی که پارسونز در باب فرهنگ مطرح می‌کند بالطبع اهمیت دین را نیز در نظریه‌ی او آشکار می‌کند. دین به سبب این که سرچشمه‌ای برای هنجارها و الگوها و خصوصاً ارزش‌های فرهنگی، خصوصاً در جوامع سنتی است، می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در نظام اجتماعی کل داشته باشد. «پارسونز فرهنگ را نیروی عمده‌ای می‌انگاشت که عناصر گوناگون جهان اجتماعی و یا به تعبیر خودش، نظام اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد. فرهنگ، میانجی کنش متقابل میان کنشگران است و شخصیت و نظام اجتماعی را با هم ترکیب می‌کند. فرهنگ این خاصیت ویژه را دارد که کم و بیش می‌تواند بخشی از نظام‌های دیگر گردد، بدین سان که فرهنگ در نظام اجتماعی به صورت ارزش‌ها و هنجارها تجسم می‌یابد و در نظام شخصیتی ملکه‌ی ذهن کنشگران می‌شود.» (ریتزر، ۱۳۸)

پارسونز اگرچه بر سنت اثبات گرایان، دین را حامل خرافات و جهل و حاوی عناصر بر جای مانده از گذشته‌ی بدوی بشر می‌داند، در عین حال بر نقش تأثیرگذار آن در نظام کلی کنش اقرار می‌نماید. او که در نظام کنش برای فرهنگ نقش تعیین کننده‌ای قایل بود، معتقد است که دین می‌تواند ارزش‌ها را بیافریند، هنجارها را شکل دهد، نقش‌ها را سازمان داده و رهنمود کلی برای نظام‌های اجتماعی شخصیت و رفتار ارایه نماید. (همان، ۵۷)

تغییر در ارزش‌ها، هنجارها و همچنین تغییر در سرچشمه‌های آن نظیر دین را می‌توان در دو سطح از مباحث پارسونز ریشه‌یابی نمود. یکی در نظریات سطح کلان در مورد نظام اجتماعی کل است، جایی که پارسونز چهار خرده نظام فرهنگی، خرده نظام خویشاوندی یا عرف اجتماعی، خرده نظام سیاسی و اقتصاد را مطرح می‌کند، برخی پیش‌نیازهای کارکردی را نیز برای نظام اجتماعی و نیز برای هر خرده نظام اجتماعی مطرح می‌کند؛ از جمله این که «هر نظام اجتماعی باید چنان ساختار گیرد تا بتواند بگونه‌ای سازگار با نظام‌های دیگر عمل کند. دوم آن که هر نظام اجتماعی برای آن که باقی بماند باید از پشتیبانی ضروری نظام‌های دیگر برخوردار باشد. سوم آن که هر نظامی باید نیازهای کنشگرانش را به اندازه‌ی کافی برآورده سازد. چهارم آن که یک نظام باید مشارکت کافی اعضایش را برانگیزاند. پنجم آن که یک نظام باید دست کم حداقل نظارت را بر رفتار بالقوه مخرب اعضایش داشته باشد. ششم آن که اگر

چنان چه کشمکش‌ها به اندازه‌ی کافی مخرب گردند آنها را تحت نظارت درآورد، و سرانجام این که یک نظام اجتماعی برای بقایش به یک زبان نیاز دارد. (ریترز، ۱۳۵)

در نظریه تکاملی پارسونز، به خوبی می‌توان امکان چنین تغییراتی را تبیین کرد که معتقد است فرآیند تمایز مشکلاتی را برای یکپارچگی جامعه ببار می‌آورد و با تکثیر خرده نظام‌ها و تخصصی‌تر شدن آنها جامعه با مسایل تازه‌ای در زمینه‌ی هماهنگ‌سازی این واحدها روبرو می‌شود: اولاً جامعه‌ی دستخوش تکامل باید از نظام انتسابی به سوی یک نظام دستاوردی حرکت کند. (Parsons: 1965)

برای اداره کردن خرده نظام‌های پراکنده تر، به مجموعه مهارت‌ها و قابلیت‌های گسترده تری نیاز است. قابلیت‌های تعمیم یافته‌ی مردم نیز باید از قیدوبندهای انتسابی رها گردد تا جامعه بتواند از این قابلیت‌ها استفاده کند. از این گفته چنین بر می‌آید که گروه‌هایی که پیش از این از سهم بودن در نظام محروم بوده‌اند باید از این محرومیت‌رهایی یابند و اعضای کامل جامعه‌شان گردند.

سرانجام اینکه با تمایز یافتن بیش از پیش ساختارها و کارکردهای اجتماعی، نظام ارزشی جامعه نیز باید کلاً دستخوش تغییر شود، اما از آنجا که نظام نوین متنوع‌تر است تحت پوشش قراردادن سراسران برای نظام ارزشی دشوارتر است. (همان، ۱۳۸)

البته قابل یادآوری است که این فرآیند خالی از درگیری‌ها و کشمکش‌ها نخواهد بود. در توصیف ویژگی‌های فرهنگ، پارسونز معتقد است از آنجا که فرهنگ بسیار نمادین و ذهنی است به راحتی از یک نظام به نظام دیگر انتقال می‌یابد، همین ویژگی فرهنگ باعث می‌شود از طریق اشاعه از یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر حرکت کند. لذا نتیجه‌ای که پارسونز از این ویژگی فرهنگ می‌گیرد آن است که می‌گوید: «معیارهای اخلاقی همان شگردهای یکپارچه‌کننده و حاکم بر نظام کنش می‌باشند.» (همان، ۱۳۹)

در نتیجه‌گیری نهایی وی معتقد است، در ادامه تمایز یافتن هرچه بیشتر خرده نظام‌ها و نهادهای ساختاری، نظام ارزشی جامعه نیز ناگزیر باید متحول شود. بدین‌سان یک جامعه‌ی کاملاً تفکیک شده (به زبان اسپنسر) به یک نوع نظام ارزشی نیاز دارد که بنا به گفته‌ی خود پارسونز «بیانگر سطح بالایی از عمومیت باشد تا بتواند انواع گسترده‌تر هدف‌ها و کارکردهای

خرده واحدهایش را مشروعیت بخشد.» (همان، ۱۴۳)

مبحثی که دورکیم در رابطه با کارکرد دین در جوامع سنتی مطرح می‌کند نیز در این مقوله جای می‌گیرد. دین به‌عنوان مهم‌ترین عنصر خرده نظام فرهنگی و هم به‌عنوان یک نظام کل اجتماعی جوامع سنتی، فاقد نیازهای ذکرشده بوده، از جمله این که اولاً: با خرده نظام‌های دیگر (خویشاوندی، شخصیتی و ...) نمی‌توانست به سازگاری خود ادامه دهد و لذا از پشتیبانی آنها نیز برخوردار نبود، مهم‌تر آن که از ارضای نیازهای کنشگران عاجز بوده، لذا مشارکت اعضا در آن کاهش یافته بود. چنین بود که دورکیم معتقد بود این نظام کارایی خویش را از دست داده و جامعه نیز دچار نابسامانی گردیده و به یک نظام جدیدی نیاز است. (Ashley:1995)

د) گیدنز و نظریه ساختاریابی:

بارزترین ویژگی نظریه گیدنز در نظریه ساختاری شدن، بیان او تحت عنوان: «دوگانگی ساختار» است. منظور او از این عبارت، چیزی است که به مباحث و مجادلات بسیاری از جامعه شناسانی که در دو جبهه متعارض سطوح خرد و کلان تا قبل از او پایان می‌دهد؛ بحث راجع به این که: آیا کنشگران اجتماعی ساختارها را می‌سازند، و یا این ساختارها هستند که کنش‌های کنشگران را شکل داده و الزام‌های تعیین کننده کنش آنان است. گیدنز در این باره می‌گوید:

«عوامل و ساختارها دو رشته پدیده موجود جدا از هم نیستند، بلکه وجود واحد دوگانه‌ای را به نمایش می‌گذارند... لحظه تولید کنش، لحظه بازتولید زمینه‌های تصویب روزمره زندگی اجتماعی نیز هست.» (ثلاثی، ۷۰۶)

در توضیح گفته گیدنز در اینجا به همین اکتفا می‌شود که عاملین (کنشگران) اجتماعی در حین انجام کنش از یک سو هم تحت تأثیر و الزام ساختارهای اجتماعی قرار داشته، در همین لحظه آنها (ساختارها) را باز تولید می‌کنند. آنچه ضمناً در این میان می‌تواند تبیین کننده تغییرات نیز باشد آن است که؛ کنشگران اجتماعی هرگز به‌طور دقیق و کامل، منطبق با هنجارها و قواعد ساختاری عمل نمی‌کنند. افراد انسانی چنان آزادی عمل دارند که در لحظه انجام یک کنش، می‌توانند از انجام آن سرباز زنند. بنابراین الزام‌های ساختاری هرگز به معنای منفعل بودن کنشگران انسانی و تعیین کننده بودن ساختارهای اجتماعی نیست.

«مفهوم ساخت‌یابی دربردارنده مفهوم دوسویگی ساخت است که به طبیعت اساساً بازگشتی زندگی اجتماعی مرتبط است، بیانگر وابستگی دوجانبه ساخت و عاملیت است. منظور من از دوسویگی ساخت این است که خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی هم وسیله و هم نتیجه اعمالی است که نظام‌های مذکور را تشکیل می‌دهند. ... ساخت هم توانبخش و هم بازدارنده است... طبق این برداشت، ویژگی‌های ساختاری مشابهی به فاعل شناسایی (کنشگر) و موضوع شناسایی (جامعه) تعلق دارد. (گیدنز، ۱۳۸۳، ۱۷۴)

ج) عوامل دیگر تأثیرگذار بر ساختارها:

ازسویی، یکی دیگر از متغیرهای اصلی در تغییرات ساختاری، همچنان که باتومور متذکر گردیده است، ورود اعضای جدید به درون سازمان اجتماعی است. با تولید نسل در هر جامعه به‌طور مرتب نسل انسانی در جامعه بازتولید شده و اعضای جدیدی وارد جامعه می‌شوند. این اعضای جدید هیچ‌گاه ارزش‌ها و هنجارهای رایج شده ازسوی جامعه را به‌طور کامل درونی نکرده، و لذا کاملاً آنها را رعایت نمی‌کنند. این خود یکی از عوامل تغییر در ساختارهاست. ازدیگر متغیرهای اساسی در تغییر ساختارهای اجتماعی می‌توان به ورود صنعت و تکنولوژی از یک جامعه به جامعه دیگر اشاره کرد. جاناتان اس. ترنر معتقد است:

«آیا می‌توان فناوری غربی را بدون ارزش‌های غربی پذیرفت، جامعه‌شناسی می‌گوید که شما نمی‌توانید تجددگرایی، فناوری، شهرنشینی و اصول بورکراسی را بدون تبعات فرهنگی آنها داشته باشید.» (Turner: 1999:34)

علاوه بر این ورود برخی از دستاوردهای مدرن، الزامات آشکار برای تغییر در ساختارهای سنتی به همراه دارد. به‌عنوان مثال، نظام آموزشی مدرن، با خود ایجاد مکان‌هایی خاص، سلسله مراتب آموزشی و تحصیلی که با عناوین دبستان، دبیرستان و دانشگاه مشخص شده را به همراه داشته و با نمادهایی چند فارغ‌التحصیلان هر مقطع را مشخص می‌نماید. پیامدهای دیگر چنین نظامی، تخصص‌گرایی است؛ یعنی برای اشتغال در هر شغل خاص، داشتن مدرک تخصصی الزامی خواهد شد. بدین ترتیب وقتی تقسیم‌کار اجتماعی در یک جامعه بر مبنای چنین مکانیسمی صورت گیرد، تغییرات ایجاد شده در سایر خرده نظام‌های اجتماعی مشهود خواهد بود. چرا که

جامعه یک نظامی (سیستمی) است که تغییر در هر بعد یا خرده نظام آن، موجب تغییرات بعدی در سایر ابعاد و خرده نظام‌های آن خواهد شد.

ساختارهای روابط اجتماعی در جامعه ایران:

به طوری که تمامی شواهد نشان می‌دهد، جامعه ایران یک جامعه سنتی است که در چند دهه اخیر تحولات عمده‌ای در این نظام اجتماعی پدیدار شده و در برخورد با بسیاری از پدیده‌های اجتماعی نظیر: افزایش جمعیت روبرو بوده است، همین افزایش سریع جمعیت که دوائر رونق یافتن حوزه بهداشت عمومی است، باعث بروز مسایل عدیده‌ای گردیده است. افزایش جمعیت و به تعبیر دورکیم، تراکم مادی، مستلزم ایجاد امکاناتی نظیر مسکن، پوشاک، امکانات غذایی، حمل و نقل، و نظایر این‌هاست. از آنجا که نیاز این جمعیت افزوده در سطح گسترده‌ای مطرح است، سبب تقاضای روزافزون بوده و لذا منابع تولیدی باید قدرت و امکان تولید در سطح بالا را ایجاد نماید. به عبارتی تقاضای انبوه، الزام را برای تولید انبوه فراهم می‌آورد. (گرچه در مراحل بعد، تولید است که می‌تواند حتی میزان و نوع مصرف را تعیین نماید) نیاز به تولید انبوه باعث بکارگیری ابزار مناسب برای تولید بیشترین کالا در کمترین زمان است. این خود، بحث بعدی را به میان می‌کشد که همانا مسأله و سرعت است. بنابراین می‌باید منابع تولیدی بتوانند ابزار و روش‌هایی را ایجاد (خلق) نمایند و بکارگیرند که قادر باشد بیشترین تولید را در کمترین زمان ارائه دهد. گسترش یک چنین اندیشه در تمام ابعاد و جنبه‌های متعدد زندگی اجتماعی همان است که وبر تحت عنوان عقلانیت صوری از آن یاد می‌کند. وقتی جامعه در تأمین نیازهای اعضا خود با روش‌های سنتی دچار مشکل می‌شود، بناچار و بتدریج چنین روندی را طی می‌کند. در چنین حالتی جامعه از نظم سنتی قبلی خود خارج شده، ساختارهای آن دچار تزلزل می‌شوند؛ در مرحله‌ای که ساختارها متزلزل است و هنوز ساختارهای جدید منسجمی جهت ارائه هنجارهای مناسب و منضبط، برای افراد جامعه شکل نگرفته است، حالت بحرانی جامعه مشهود خواهد بود. در چنین وضعیتی که دورکیم آن را آنومی می‌نامد، نظم پیشین گسسته، ارزش‌ها و هنجارهای برآمده از آن بی‌اعتبار، شبکه‌های روابط و پیوندهای اجتماعی گسیخته شده و مردم در فضایی بسر می‌برند که هیچ‌گونه کنترلی

بر آن ندارند. لذا فردگرایی مفرط، گریبان‌گیر افراد جامعه می‌شود؛ که این خود بر نابسامانی جامعه دامن زده، آن را تشدید می‌کند.

اصطلاح رایمون بودون تحت‌عنوان «ساختارهای تشدید کننده انحراف» (بودون، ۱۳۸۳، ۵۶) اشاره برچنین حالتی دارد؛ وضعیتی که در آن هرلحظه اعضای جامعه با کنش‌های نیت‌مند منفعت طلبانه خویش، موجبات پیامدهایی می‌گردند که نه تنها هرگز انتظار آن را نداشتند بلکه بشدت از آن پرهیز می‌کردند. این کنش‌های فایده‌گرایانه، در مجموع علاوه بر این که منافع آنان را تأمین نمی‌کند، بلکه دمامم بر بحرانی شدن اوضاع جامعه افزوده و زیان‌های جمعی فراوانی به بار می‌آورد. درچنین اوضاع و احوالی، اعتماد، به‌عنوان یکی از عناصر عمده و اصلی سرمایه اجتماعی کمرنگ شده، و حاصل این بی‌اعتمادی، زندگی مملو از تنش‌ها و ناامنی در تمام حیطه‌های اجتماعی و در معنای گسترده آن خواهد شد.

ساختار خانواده در جامعه ایران:

باوجود تحولات اساسی در اشکال ظاهری خانواده در ایران، ماهیت روابط در میان اعضای خانواده و رابطه میان والدین و فرزندی که زندگی مستقل تشکیل داده‌اند، تا حدود زیادی همچنان پدرسالارانه است. «این نوع خانواده در تعبیر لویله خانواده ستاکی یا خوشه‌ای نامیده می‌شود، با خانواده هسته‌ای منفرد متفاوت است.» (ساروخانی، ۱۴۱، ۱۳۸۶)

صرف نظر از وجود تعدادی از خانواده‌ها در چند شهر بزرگ در ایران، که دچار تغییراتی در اساس ساختار روابط خود، به‌لحاظ کیفی شده‌اند، خانواده در ایران همچنان مبتنی بر مردسالاری است. درست است که عوامل به‌هم پیوسته‌ای از قبیل ورود زنان به حوزه اشتغال در بیرون از خانه، استقلال در درآمد، کسب تحصیلات بالا و ورود تفکر فمینیستی، آن هم به شکل ناقص و سطحی و ابتدایی آن که اکنون در جوامع پیشرفته تفکر منسوخ می‌شود، موجبات تغییراتی کیفی در روابط زن و مرد در جامعه ایران را فراهم آورده است و درست است که اکنون زنان به سطحی از «قدرت» در خانواده و جامعه دست یافته‌اند، اما در اغلب نواحی و مناطق ایران هنوز زنان از محدودیت‌های فراوانی نسبت به مردان برخوردارند. مثلاً طبق آمارها «میزان مشارکت زنان ایران در فعالیت‌های اقتصادی در فاصله سال‌های ۷۰-۱۳۵۵ به

دلیل موانع ساختاری بازار کار، از ۱۲/۹ به ۸/۷ درصد سقوط کرده است. (سخاوت، ۱۳۷۶)

ساختار شبکه روابط اجتماعی ایران نیز مانند هر جامعه دیگر، مبتنی بر ارزش‌های پایه‌ای^۱ و هنجارهای انتزاع یافته از این ارزش‌ها شکل می‌گیرد. همچنان‌که ذکر شد، ایران جامعه‌ای است مرکب از سنت و برخی عناصر مدرن. عناصر سنتی آن نیز ترکیبی از فرهنگ سنتی ایرانی و فرهنگ اسلامی است. اگر تعمق بیشتری صورت گیرد، فرهنگ ایرانی نیز ملغمه‌ای است از فرهنگ‌های متعدد اقوام گوناگون، از قبیل: فرهنگ زردشتی، ساسانی، مغول، ترک، بلوچ، کرد، عرب، و نظایر آن است.

درعین این تنوع فرهنگی در جامعه ایران، به نظر می‌رسد وجه اشتراک این اقوام گوناگون در ایران در حال حاضر، عمدتاً اشتراک دینی - مذهبی است. شعارهای انسجام بخش در طول سالیان جنگ (نظیر؛ امروز اسلام در خطر است، یا؛ شرکت در جنگ واجب کفایی است. [امام ره])، بیانگر آن است که اگر هم در جامعه ایران انسجامی باشد، بیش از آن که یک انسجام ملی باشد، دینی است، که وصول به چنین انسجامی نیز به دلیل برخی تبعیض‌های خواسته و ناخواسته، اکنون جای بحث فراوان دارد. بنابراین ساختار رسمی شبکه روابط اجتماعی در ایران بر پایه ارزش‌های دینی - اسلامی شکل گرفته است. به عبارت بهتر، ویژگی ساختار رسمی روابط اجتماعی در ایران، دینی بودن آن است؛ خصوصاً با توجه به این که ساختار نظام سیاسی در ایران، که ساختاری برآمده از بطن جامعه است نیز، مبتنی بر دین است؛ نظامی سیاسی - دینی که نظام‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را در انحصار خود دارد. تمامی این عناصر نظام اجتماعی کل را به مثابه یک نظام (سیستم) بسته‌ای شکل داده است که این عناصر در درون آن سیستم یکدیگر را تقویت و باز تولید می‌نماید.

ساختار روابط دو جنس مخالف در درون این نظام:

نظر به این که هنجارهای رسمی جامعه در ایران، از سوی دستگاه سیاسی حاکم تعیین می‌شود، بدیهی است که با توجه به اسلامی بودن دولت، هنجارها بر مبنای ارزش‌های اسلامی تعیین شود. این هنجارها در حوزه‌های متعدد اجتماعی از جمله نظام فرهنگی مشهود است. نظام

آموزشی جامعه نیز به‌عنوان بخش‌اعظمی از نظام‌فرهنگی، سعی در ترویج‌ارزش‌های دینی (اسلامی) داشته و بر اجرای دقیق آن نظارت می‌کند. محتوای گنجانده شده در دروس و کتب آموزشی مقاطع دبستان، راهنمایی و دوره متوسطه، به‌طور بارزی سعی در نهادینه کردن و درونی‌سازی ارزش‌های اسلامی در دانش‌آموزان داشته و بر اجرای هنجارهای برآمده از آن نظارت دارد. ازجمله این هنجارها قواعد روابط میان دختران و پسران است. شکل افراطی این قواعد، هرگونه رابطه میان دختران و پسران، حتی مکالمات غیرضروری را حرام و گناه و جرم شمرده و آن را مستوجب کیفر الهی و مجازات عرفی و قانونی محسوب می‌داند. لذا دبستان‌ها، مدارس راهنمایی و دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه کاملاً جدا بوده و تا پایان دوره متوسطه این روند ادامه می‌یابد. تنها با ورود به دانشگاه است که این دیوارهای سنگی عظیم میان دختران و پسران فرو ریخته و جای خود را به دیوارهای نامریی دیگر می‌سپارد. البته کارکردهای مثبت پنهان این نظام، مانند ایجاد انگیزه قوی در دختران و پسران جهت ادامه تحصیلی که عدم وجود بازار کار آن را فرو می‌نشانند، در مقایسه با کارکردهای مخرب آن بس ناچیز است.

ازطرف دیگر، در حوزه اجتماعی نیز عناصر اجرایی، مأمور نظارت بر روابط دختران و پسران بوده و بر مبنای هنجارهای عرفی، شرعی و قانونی سعی بر حفظ «شئون اسلامی» در روابط دو جنس مخالف دارند. این «شئون اسلامی» مشتمل بر نوع پوشش دختران و پسران، آرایش موها و چهره آنان در فضاهای عمومی (نظیر پارک‌ها، بیلاق‌ها و تفریحگاه‌ها)، قدم زدن، بازی یا ورزش آنان می‌باشد. در اغلب دولت‌های حاکم در ایران پس از انقلاب، نظارت شدیدی بر روابط دختران و پسران حاکم بوده است؛ با این تفاوت که در برخی از این دوره‌ها نظیر دوره ریاست جمهوری خاتمی، این نظارت تا حدودی منعطف‌تر بوده است. آثار و پیامدهای چنین روندی که اغلب منجر به تشدید انحرافات و بروز مسایل جدید اجتماعی می‌گردد، به روشنی در فیلم «آواز قو» مشهود است.

در دوران پس از ورود به دانشگاه نیز این نظام منفک‌کننده به اشکال متعدد همچنان ادامه می‌یابد. دو دسته کردن کلاس‌ها در دو طرف دختران و پسران، نظارت شدید اهرم‌هایی نظیر کمیته انضباطی، به شکل نامریی - که نظام زندانبانی فوکو را بخاطر می‌آورد - نظارت خود را همچنان بر این روابط حفظ نموده و آن را هدایت می‌کند.

پایه‌ی دیگر نظارت شدید این سیستم اجتماعی، در خانواده ایرانی جای دارد که خود یک ساختار دیگر تشدید کننده‌ی انحراف است. همچنان که قبل از این ذکر گردید، ساختار خانواده ایرانی در حال حاضر نیز عمدتاً مردسالار بوده و همچنان بر تمایز میان دختران و پسران پای می‌فشارد. والدین در عین حال که در روابط دختران و پسران، برای رفتارهای پسران خود نظیر آزادی در گذراندن اوقات فراغت، آزادی در رفت و آمد و معاشرت با افراد دلخواه، گذراندن اوقات خود در خارج از منزل بدون نیاز به اطلاع و اجازه والدین و حتی گذراندن شب در خارج از منزل و رفتن به مسافرت‌های چند روزه با دوستان، و حتی اغماض در مورد آشنایی با جنس مخالف و ایجاد رابطه دوستی قایل‌اند؛ در مقابل، برای دختران خود چنین حقوقی را قایلند. در این خصوص مردان خانواده - برادران دختر و همسر زن - نیز به ابزاری برای نظارت بر رفتار همسر، خواهران و مادران خود، و اهرمی برای تعیین نحوه رفتار آنان مبدل می‌گردند. نکته بسیار مهم در این باره ظهور مجدد ساختارهای تشدید کننده‌ی انحراف است؛ پسران به لحاظ وجود شرایط لازم، تا حدودی آزادی ایجاد رابطه با دختران را دارند، و خود نیز خواهرانی دارند که دارای برخی محدودیت‌ها هستند. دختران در این سیستم با شگردها و ترفندهای پنهانی موفق به ایجاد ارتباط با پسرانی می‌شوند که خود، خواهرانی دارند. لذا در یک شبکه نه چندان پیچیده، پسران با دخترانی رابطه دارند که برادران آنها با خواهران این پسران رابطه پنهانی دارند؛ بسیاری از اوقات این روابط متقابل پنهانی آشکار شده است. بنابراین در این سیستم اجتماعی، کنش‌های نیت‌مند (ایجاد رابطه پنهانی با دختران و ایجاد محدودیت برای خواهران خود)، منجر به پیامدهای ناخواسته (یعنی رابطه پنهانی خواهرانشان با پسران دیگر) می‌گردد. نظام اجتماعی متحول شده و تغییر یافته از شکل سنتی آن، امکانات بسیاری را برای شکستن این گونه محدودیت‌های دختران فراهم نموده است. بارزترین زمینه‌ها که دست‌آویزی برای شکستن چنین حصارهایی بروز نموده است، شامل امکاناتی نظیر ورزش و کار خارج از منزل، تحصیل و فعالیت‌هایی نظیر این‌هاست.

در یک چنین نظامی، تنها کارکردهایی که هنوز امکان‌پذیر است در عمل می‌تواند داشته باشد، «کارکردهای پنهان» آن، یعنی اشکال ناخواسته‌ی ارتباط و پیامدها و عواقب مخرب آن است. بدین معنا که خانواده با ایجاد محدودیت‌ها برای دختران، سبب می‌شوند تا

دختران در اشکال انحرافی و پنهانی با جنس مخالف رابطه برقرار کنند. موارد بی‌شمار گرفتار شدن دختران در چنگال فشارهای هنجاری، ناشی از چنین ارتباطات پنهانی است.

ارضای نیازهای عاطفی و جنسی افراد امری گریزناپذیر است. برای ارضای این نیازها افراد با چند گزینه متفاوت روبرو هستند:

- اول آن‌که، افراد به‌طور منطقی گرایش دارند تا بتوانند بهترین و راحت‌ترین مسیر را که عبارت از شکل صحیح و منطبق بر هنجارهای دارای تساهلی است که اجازه دهد از آغاز سنین بلوغ، نیازهای خود را ارضا نمایند عمل کنند.

- وجه دیگر آن، ارضای نیازهای عاطفی و جنسی از مسیرهای انحرافی است. در روش‌های انحرافی ارضای این نیازها که معمولاً در جوامعی با نظام‌های بسته قابل تصور است، افراد باتوجه به نیازهای خود و عدم وجود مسیرهای هنجارین برای ارضای آن، به محض فراهم شدن شرایطی که بتوان بلافاصله به ارضای نیازها پرداخت، از فرصت استفاده نموده و بدون توجه و اهمیت به این که فرد مقابل دارای چه ویژگی‌هایی (از نظر سنی، زیبایی، علاقه و عشق، و حتی مطلوب یا مطرود بودن وی از جنبه‌های متعدد جسمی شخصیتی و ظاهری) است و یا عواقب این عمل چه خواهد بود، در صدد ارضای هرچه سریعتر نیازها (عمدتاً جنسی) برمی‌آیند.

- وجه سوم آن، استفاده از نیروی ایمان و تقویت اراده برای کنترل خواسته‌ها و تمایلات و نیازهاست. این طرز تلقی، از نظر ارزشی امری است بسیار پسندیده و مطلوب که تا حدی از نظر علم روانشناسی نیز تأیید شده و مقبول است. افراد مؤمن با تسلط بر خواهش‌های نفسانی و داشتن اراده قوی قادر به انجام کارهایی هستند که افراد عادی جامعه از انجام آن عاجزند، اما اگر به‌طور دقیق و منطقی به کلیت قضیه توجه شود روشن خواهد شد که اولاً، اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه را افراد عادی (و نه خارق‌العاده‌ی با اراده‌ی قوی) تشکیل می‌دهند؛ ثانیاً، تقوا و پرهیزگاری در کنار داشتن امکانات لازم و ضروری و حیاتی مشروع برای ارضای نیازهای انسانی است. حتی در دین اسلام زندگی زاهدانه به معنای خروج از دین تعبیر شده است (پیامبر اکرم می‌فرماید: از ما نیست کسی که لذت‌های دنیا را بر خود حرام بداند). با این وجود افرادی هستند که که با اراده‌ی آهنین قادرند در برابر تمایلات نفسانی خویش نظیر

گرسنگی، تشنگی و نیاز جنسی مقاومت کنند. اما در این مورد توجه بر چند نکته ضروری است: اول آن که این نوع مقاومت، بنا به محدودیت توانایی‌های انسان، برای همیشه امکان‌پذیر نیست. به‌عنوان مثال مقاومت طولانی در برابر گرسنگی و تشنگی منجر به مرگ می‌شود؛ در مورد نیازهای عاطفی و جنسی، عدم ارضای به موقع این نیازها موجب بروز اختلالات و بیماری‌های متعدد می‌گردد. فردی که نیازهای عاطفی و جنسی خود را سرکوب کند، این امر در طولانی مدت منجر به دو آسیب‌آسیب‌آسایی می‌گردد: یا موجب ازدست‌دادن این تمایلات خدادادی شده، یا منجر به بروز رفتارهای بیمارگونه در مقاطع بعدی زندگی می‌شود. بنابراین مطلوب‌ترین شکل برخورد با چنین تمایلات و نیازهای انسانی، ایجاد هنجارهایی است که در جهت ارضای صحیح، منطقی و به موقع این نیازها شکل گرفته باشد.

در تبیین چگونگی انسجام نظام اجتماعی سنتی ایران، و قلت وجود انحرافات و مفاسد اخلاقی باید اظهار داشت، نظام اجتماعی گذشته‌ی جامعه‌ی ایران، در شکل سنتی آن عمدتاً مبتنی بر دین بوده است، در چنین نظامی تمامی عناصر و اجزا، به طور متعادل و هماهنگ با هم عمل می‌کند. در مورد روابط مرد و زن در چنین جامعه‌ای بدین‌گونه عمل می‌شود که طبق توصیه دین هرگاه دختران و پسران به سن بلوغ رسیدند، بر والدین آنان واجب است تا در اولین فرصت دست به‌کار شده و زمینه ازدواج آنان را فراهم نمایند. لذا در چنین جامعه‌ای ازدواج‌ها در سنین پایین صورت گرفته و بلافاصله به دنبال آن نقش‌های پدر و مادر را به‌عهده می‌گیرند. در این جا نه محرومیتی وجود داشته و نه خلأ ناشی از طولانی شدن فاصله میان سن بلوغ و سن ازدواج، در نتیجه رسیدن به سن بلوغ و به‌دنبال آن ازدواج، مطابق است با اخذ نقش‌های والدین و وظایفی که بر این نقش‌ها مترتب است. به دلیل ازدواج در سن پایین، پس از آن نوبت به اخذ نقش پدربزرگ و مادربزرگ می‌رسد. در این جا جامعه از یک تعادل و تناسب دقیقی برخوردار بوده است و زمینه‌های انحراف در این حوزه به حداقل ممکن می‌رسید. اما اوضاع جامعه اکنون به شکل دیگری است. دختران و پسران به دلیل وجود علل و عوامل متعددی از جمله تحصیلات ممتد، گذراندن دوره‌های آموزشی متعدد برای کسب کار، و عدم کسب شغل و درآمد تا زمان فراغت از تحصیل و کسب تخصص، احساس لزوم اشتغال در مشاغل خارج از منزل و درآمدزا برای زنان و سایر دلایل، سن ازدواج آنان به‌طور اساسی

بالا رفته است. طبق آخرین آمار متوسط سن ازدواج پسران ۳۵ سال و برای دختران ۲۸ سال گزارش شده است. بنابراین به‌طور متوسط فاصله آغاز سن بلوغ، تا سن ازدواج دختران و پسران چیزی در حدود بیست سال می‌باشد.

اکنون این توصیه دینی که: «افراد باید پرهیزگار و خویشتن‌دار بوده و ملزم‌اند که امیال خود را (در طول این بیست سال و بدون وجود هیچ راه شرعی) مهار نمایند» به‌نظر می‌رسد اگر توصیه طنزآمیزی نباشد، حداقل غیرمنطقی باشد. بنابراین لازم است با این چنین قضیه‌ای با دید علمی، صریح و منطقی‌تری مواجه شد.

در یک چنین ساختاری که راه‌های شرعی و قانونی (ازدواج) با مشکل مواجه است، منطقی‌ترین راه از دید کنشگران اجتماعی «راه‌های میان‌بر» است. راه‌های میان‌بر همان راه‌هایی است که در این‌جا براساس ارزش‌های این جامعه، راه‌های انحرافی قلمداد شده است. براساس روند ذکر شده در سطور گذشته که طبق آن دو جنس مخالف با روبرو شدن و به‌دست آوردن این فرصت، یعنی پیدا شدن فرصتی که در آن دو جنس مخالف (و نه الزاماً دختر و پسر)، بتوانند رابطه‌ای چه به‌لحاظ عاطفی یا ارضای میل جنسی برقرار کنند، بنا به ضرورت ارضای این نیازها، این ارتباط عمدتاً برقرار می‌شود. از آنجا که این ارضای نیاز ضروری، تنها رفع ضرورت (و به اصطلاح خودشان: رفع کوتی) است، واضح است که امکان‌ایجاد یک رابطه عاطفی عمیق به‌ندرت اتفاق خواهد افتاد. این عدم امکان‌گزینش یک دلیل برای عدم بوجود آمدن یک رابطه عاطفی بادوام است، از طرف دیگر، وجود سابقه‌ای از محرومیت‌های متوالی برای افراد موجب بوجود آمدن عطش عاطفی و جنسی گردیده، افراد حرص شدیدی برای تصاحب موارد بعدی و به چنگ آوردن افراد دیگر و اضافه نمودن آنان به لیست دوستان خود خواهند داشت. این روند به‌طور فزاینده‌ای ادامه می‌یابد، در نهایت امر پس از طی سالیانی که به سن ازدواج نزدیک می‌شوند، ناکامی در دوستی‌های مکرر منتج به جهان بینی‌های بدبینانه‌ای نظیر تنفر از وابستگی، محبت و علاقه، تنفر از جنس مخالف، کمپلکس‌های روانی ناشی از رودست خوردن و شکست در روابط عاشقانه که منجر به تفکر انتقام‌گیری در اشکال گوناگون مانند وابسته کردن و رها ساختن معشوق، سوء استفاده‌های مادی (به اصطلاح تیغ زدن)، یا سوء استفاده‌های جنسی و دریدن پرده عفت دختران، لگدمال کردن آبرو و حیثیت متقابل و نظایر آن خواهد بود.

نکته جامانده در این بحث آن است که، در چنین سیستمی ارتباط دختران با مردان ازدواج کرده، حتی مردان مسنی که خود، محصول محدودیت‌های دیروز جامعه هستند، به دلایل متعدد بسیار، منطقی به نظر می‌رسد، و لذا امری رایج است. برخی از این دلایل عبارتند از:

- ۱- این گروه (مردان مسن و دارای خانواده) به لحاظ امکانات متعدد مادی قدرت و توان تأمین مادی را داشته و می‌توانند تسهیلات رابطه (نظیر پول، اتومبیل، مکان و...) را فراهم سازند.
- ۲- دختران باتوجه به قدرت تحلیل روانشناختی قوی خود و با درک این ضعف بزرگ آنان قادرند به راحتی آنان را بدوشند.
- ۳- همراهی با این گروه برای دختران به لحاظ اجتماعی خطرناک نیست. کمتر کسی به داشتن رابطه یک دختر بیست ساله با یک پیرمرد پنجاه ساله شک می‌کند.
- ۴- مردانی در این سنین به لحاظ قدرت جنسی نیز چندان توانایی ندارند، لذا زحمت و خطر چندان ندارند.
- ۵- مردانی در این سن به دلیل ملاحظه حیثیت اجتماعی خطرناک نیستند. چرا که اغلب این مردان دارای سمت‌های اجتماعی بالا، خانواده و پایگاه‌های گوناگون در عرصه‌های جامعه-اند، و لذا سوءظن درباره آنان نابخج می‌نماید.

- از آن طرف رابطه پسران با زنان ازدواج کرده و صاحب زندگی نیز به شدت رایج خواهد بود. زنان اکنون نیز، محصول جامعه سنتی نسل قبل هستند که محرومیت‌های متعدد اجتماعی را تجربه نموده و اکنون پس از ازدواج که آزادی‌های فراوانی را بدست آورده‌اند در مقابل فوج جوانانی روبرو هستند که نه تنها تعهدی به ارزش‌های سنتی-دینی خود ندارند، بلکه تنوع‌طلبی و عطش جنسی برای آنان امری طبیعی تلقی می‌شود. زندگی‌های مدرن نیز زمینه انجام چنین کنش‌هایی را به راحتی میسر نموده است.

از طرف دیگر، از آنجا که ازدواج‌های انجام شده در این سیستم نیز بر مبنای روابط عاشقانه صورت نگرفته است (و عمدتاً طی روندی که در این تحلیل ذکر می‌شود صورت گرفته)، این خلاء فقدان تجربه یک رابطه عاشقانه پیوسته باقی است، افراد اعم از زن و مرد در جستجوی ایجاد چنین رابطه‌ای (که اغلب هیچگاه ایجاد نشده و یا به شکست منتهی می‌شود)، در نهایت صرفاً به ارضای جنسی بسنده می‌شود.

- به‌طور کلی باتوجه به این عناصر سیستم اجتماعی کنونی جامعه ایران، شبکه‌ای از روابط مرد و زنی را شاهدیم که به‌طور فزاینده در جهت شکستن محدوده‌ها و مرزهای سنتی پیش رفته، و ارزش‌ها و هنجارهای جایگزینی که بتواند بنیان جدیدی برای پایه‌گذاری این سرمایه اجتماعی مهم و حیاتی بنا نهند، وجود ندارد. عناصر ساختاری در این سیستم بگونه‌ای در هم تنیده شده‌اند که جز در یک تحلیل سیستمی امکان تبیین آن ممکن نخواهد بود.

تمامی این عناصر در مقایسه با سیستمی که در آن فرد، از ابتدای کودکی در میان همسالان همجنس و جنس مخالف خود وارد بازی شده و نظام آموزشی آن هیچ‌گونه تمایز و تبعیضی را قایل نشده، پیامدهای متفاوتی خواهد داشت. در این سیستم (که نمونه‌های آن کشورهای توسعه یافته است) تمام دوران تحصیل از دبستان تا دانشگاه دختران و پسران در کنار یکدیگر بزرگ می‌شوند، در بازی‌های گروهی، ورزش، تفریحات و گردش‌های علمی، معاشرت‌های خانوادگی، انجام کارهای مشترک نظیر تحقیق و پژوهش و آزمایشات علمی در همه حوزه‌ها و کنش‌های اجتماعی به‌طور مشترک و در کنار یکدیگر هستند. چون در تمام گروه‌های تحصیلی، تفریحی، گردش علمی، خانوادگی به‌طور مشترک حضور دارند، با خصوصیات تمامی اعضای گروه آشنا شده و این آشنایی پیامدهای مثبت بسیاری به همراه دارد؛ اول آن که در نظر افراد جنس مخالف یک موجود خارق‌العاده و متفاوتی نبوده بلکه یک انسان عادی است. دوم این که از همان دوران کودکی نسبت به فردی که دارای ویژگی‌هایی منطبق با معیارهای یکدیگرند آشنا شده، نسبت به او تمایل یافته و با تداوم رابطه و ورود به دوران بلوغ ممکن است بین آنان احساس تعلق پیدا شود. این تعلق، زمینه مساعدی برای پیوندهای عمیق‌تر ایجاد نموده و در چنین نظامی نه تنها این نوع رابطه بدون مزاحمت تداوم می‌یابد بلکه مورد تحسین جامعه بوده و به عنوان یک آرمان آشکار مطرح است. این تشویق اجتماعی در برابر این نوع رابطه، افراد را برای ایجاد روابطی از این نوع ترغیب می‌کند و لذا داشتن رابطه عاشقانه، یک ارزش محسوب می‌شود.

- پرواضح است در چنین شرایطی که فرد برای نیازهای عاطفی خود از میان تمامی افراد با آزادی کامل، فرد دیگری را از جنس مخالف برگزیده است، براساس معیارهایی بوده که مدنظر داشته و طبیعتاً فرد منتخب دارای آن ویژگی‌ها بوده است؛ در اینجا لزوم برای ایجاد رابطه با

دیگران وجود نداشته و درست از همین جهت است که چنانچه فردی با وجود رابطه عاشقانه با یک معشوق، به دنبال ایجاد رابطه با دیگری باشد، علاوه بر آن که به لحاظ قانونی تخطی نموده و به شدت از طرف اعضای دیگر جامعه طرد می‌گردد، به عنوان یک شخصیت بیمار شناخته می‌شود. در اینجا وجود علل روانشناختی (مانند اشباع ناپذیری میل جنسی) نادیده انگاشته نمی‌شود، اما سیستمی با ویژگی‌های توصیف شده، که کنترل‌های درونی و عرفی جامعه، مجازات‌های مؤثری را برای هوسرانی افراد در نظر گرفته است، مهار امیال را الزامی می‌سازد. بدین ترتیب در یک جامعه مدرن - و دقیق‌تر، در یک جامعه متمدن - انتظار می‌رود این جریان اجتماعی به سمت ایجاد روابط رمانتیک مداوم جاری بوده، ورود آن به حوزه خانواده، پس از ازدواج، امری طبیعی قلمداد می‌شود؛ و درست بر همین مبناست که معیار اصلی برای پیوند زناشویی در چنین جوامعی (نظیر امریکا)، عشق و علاقه متقابل است.

- نکته پایانی در این مقایسه، ارضای نیازها و ضرورت‌های اولیه در جوامعی است که اعضا جامعه، الزامی برای فروش احساسات خود در قبال تأمین نیازهای مادی و حیاتی ندارند. این سخن به معنای نادیده گرفتن وجود مسأله روسپیگری در تمام نقاط دنیا نیست، بلکه بالعکس، بدین معناست که عدم وجود سازمانی که تعیین‌کننده حقوق و قواعد و قوانینی که تأمین دهنده به این افراد باشد، سبب شده است تا پیوسته مورد سوء استفاده قرار گرفته و هیچ‌گونه تأمینی برای آینده آنان وجود نداشته باشد.

نتیجه:

خانواده واحد بنیادی جامعه است. هر خانواده با پیوند یک زوج شکل گرفته و با تولید نسل کامل می‌شود. ویژگی بارز خانواده کارکردهایی است که نهادها و سازمان‌های دیگر اجتماعی قادر به تأمین آن دسته از نیازها نبوده و درست بنابر همین اصل اساسی است که خانواده به عنوان یک «نهاد اجتماعی» شمرده می‌شود. مهم‌ترین نیازی که ارضای آن در خانواده به‌عنوان یک گروه نخستین مطمح نظر است، نیازهای عاطفی - زیستی است.

از آن جهت عاطفی - زیستی و نه صرفاً عاطفی و یا صرفاً جنسی محسوب نمی‌شود که این دو نیاز در راستای هم و مکمل هم در نظر گرفته می‌شوند. لذا موفقیت و پویایی و کارکردی

بودن خانواده بستگی مستقیمی به رابطه اولیه صحیح و پیوند زناشویی مبتنی بر آن دارد. شاید لازم به ذکر این نکته نباشد که خلاقیت و توسعه یک جامعه محصول سلامت افراد جامعه، آن هم محصول خانواده‌های سالم است. به نظر می‌رسد در دهه‌های اخیر باتوجه به تغییر و تحولاتی که در ساختارهای جامعه و خصوصاً در ساختارهای خانواده ایرانی صورت گرفته است، اختلالاتی در زمینه رابطه قبل از ازدواج میان افراد بوجود آمده است که این اختلال، سبب بروز اختلالات جدی در پیوند زناشویی و تداوم زندگی است. این اختلالات در دو سطح متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اول، در سطح خرد: این که چگونگی کنش متقابل افراد می‌تواند سبب بروز اختلال در روابط عاشقانه قبل و بعد از ازدواج باشد؛ این سطح از تحلیل در گفتار دیگری تحت عنوان: «تحلیل روابط عاشقانه در نظریه گافمن» آورده شده است.

دومین سطح تحلیل، سطح کلان است. در این سطح، آنچه مورد بررسی است، تحلیل شبکه ارتباطات در نظام اجتماعی و تأثیر ساختارهای خاص آن بر چگونگی روابط افراد انسانی است. بی‌تردید، نوع ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عرف اجتماعی هر جامعه تأثیر بسزایی بر چگونگی روابط افراد جامعه دارد.

باتوجه به این که ساختارهای نظام اجتماعی در ایران، ترکیبی از عناصر گوناگون فرهنگی، قومی و مذهبی بوده و برخی از عناصر مدرن و حتی پست مدرن! را نیز در خود دارد، مبدل به نظامی آشفته گردیده که از ارزیابی معیاری واحد و یکپارچه، برای کنش کنشگران اجتماعی عاجز است. لذا در این اوضاع و احوال، روابط اجتماعی از جمله و خصوصاً رابطه رماتیک میان دختران و پسران قبل از ازدواج، همچنین بین همسران، پس از ازدواج، دچار اختلال می‌گردد.

از جمله عواملی که موجبات این گونه عدم تعادل و ایجاد تنش در این روابط می‌گردد می‌توان به نظام فرهنگی که در آن، میان دختران و پسران دیوار کشیده و از طرفی مانند گذشته امکان ازدواج در سنین پایین وجود ندارد، اشاره کرد. چنین نظامی خودبخود به عاملی مبدل می‌شود که هم در این روابط اختلال ایجاد می‌کند و مهم‌تر آن که به یک «نظام تشدید کننده انحراف» تبدیل می‌گردد.

برای حل این مسأله اجتماعی، جامعه موظف است مسیرهایی را برای ارضای صحیح نیازهای

اعضای خود در نظر گیرد؛ به طوری که عمل در قالب این مسیرها برای افراد جامعه به سادگی امکان پذیر باشد. پنهان نمودن چنین مسائلی موجب تخریب هرچه بیشتر سرمایه های اجتماعی گردیده، و پیامدهای جبران ناپذیر آن متوجه مردم جامعه و شکست سیاست های اجتماعی مسئولان اجرایی خواهد بود.

چنانچه جامعه نخواهد، یا نتواند راه های مجاز (هنجارین) را برای ارضای نیازهای اعضای خود ارایه نماید، از آنجا که پاسخ به نیازها ناگزیر است، افراد، خود دست به کار شده و راه های میان بر را برای رسیدن به اهداف خود انتخاب خواهند کرد. راه های میان بر همان مسیرهایی است که کجروی محسوب شده و موجب پدید آمدن مسایل بی شماری خواهد شد که در مقایسه با راه های مجازی که جامعه می توانست با کمی اغماض ایجاد کند، قابل مقایسه نخواهد بود.

فهرست منابع:

۱. آزاد ارمکی، تقی، (۱۳۸۱)، نظریه های جامعه شناسی، چاپ دوم، انتشارات سروش.
۲. باتومور، تی. بی، (۱۳۷۰)، جامعه شناسی، ترجمه سیدحسن حسینی کلجاهی و دیگران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
۳. بودون، ریمون، (۱۳۸۳)، منطق کنش اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر توتیا.
۴. ساروخانی، باقر، (۱۳۸۶)، مقدمه ای بر جامعه شناسی خانواده، چاپ نهم، انتشارات سروش.
۵. ساروخانی، باقر، (۱۳۶۸)، جامعه شناسی ارتباطات، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات.
۶. کوزر، لوئیس و دیگران، (۱۳۸۵)، نظریه های بنیادی جامعه شناسی، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشرنی.
۷. گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۳) چکیده آثار گیدنز، ویراستار فلیپ کسل، ترجمه حسن چاوشیان، انتشارات ققنوس.
۸. ترنر، برایان، (۱۳۸۰)، اس. شرق شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن ترجمه ی غلامرضا کیانی، نشر فرهنگ گفتمان.
۹. ریشه، گی، (۱۳۷۶)، جامعه شناسی تالکوت پارسونز. ترجمه ی عبدالحسین نیک گهر، انتشارات تبیان.
۱۰. ریتزر، جورج، (۱۳۷۴)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه ی محسن ثلاثی، انتشارات

علمی، چاپ نهم.

- 1.Ashley, David (1995). **Sociological Theory** Allyn and Bacon press.
- 2.Marshall, Gordon (1998). **Dictionary of Sociology** Oxford University Press, New York.
- 3.Parsons. T. (1968) **The structure of Social Action** macmilan, new York.
- 4.Parsons. T. (1962) **Toward a General Theory of Action** Harvard.u.s. press.
- 5.Parsons .T. (1965) **Structure and process in modern society**, free press.
- 6.Turtner, J.H. (2000) **Structure of sociological theory**, Gefrey c.alexanders neofunctionalism.by Paul colomy, Thomson Wadsworth.
- 7.Terner. B. S. (1999) **Citizenship studies**, Routledg Journal.